وحدت اسلامی موانع وراهکارها

وحدت اسلامی موانع وراهکارها

داود غرایاق زندی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس

بسم الله الرحمن الرحیم

چکیده مقاله:

اینکه چرا مدتي است بحث از یگانگي و وحدت اسلامي در بین کشورهاي اسلامي رخ نموده است، اهمیّت بسیاري دارد. علت طرح این وحدت و معناه و مفهوم آن چه ضرورتي دارد، از عوامل اساسي بررسي این مقال مي‌باشد.

تا قبل از هجوم کشورهاي غربي بسوي کشورهاي شرقي از جمله اسلامي به نظر مي‌رسید که بین مسلمانان

اختلافي نبوده است و همه در كنار هم آرام و بي سروصدا زندگي مي‌كردند. اما اين آرامش زير خاكستربود و با نفوذ كشورهاي اروپايي، كشورهاي مسلمان كه خود را داراي كاملترين دين الهي مي‌دانستند، دچار شوك عظيمي شدند و بايك علامت سؤال بزرگ مواجه گشتند كه: چگونه كشورهايي كه با عقل ناقص بشري هدايت مي‌شدند توانسته‌اند اين همه پيشرفت نمايند و ما كه به مخزن عظيم الهي دسترسي داريم. اينگونه در منجلاب عقب ماندگي فرو رفته ايم. مرور گذشته و بازخواني تحولات تاريخي كشورهاي اسلامي راهگشاي بسياري از گره‌هاي كور وحدت اسلامي خواهد بود. اينكه چه عواملي باعث واگرايي كشورهاي اسلامي شده است؟ يا چه عواملي دخيل بوده كه كشورهاي اسلامي از امّت واحده اسلامي دست شستند و بسوي ملي گرايي و تحديد حدود مرزهاي خود روي آوردند و در نهايت چه راهكارهايي براي بسترسازي وحدت اسلامي در دوران گذار نظام بين المللي و جهان متغير (World Ghanging) لازم است تابتوان كشورهاي اسلامي را قدم به قدم به هم نزديك نمود.

مقدمه:

مدتهاست كه اصطلاح «وحدت اسلامي» طنين انداز مناره‌هاي مبارك كشورهاي اسلامي بويژه ايران پس از انقلاب اسلامي گشته است. اين كلمه چه مفهومي مي‌تواند داشته باشد؟ آيا بين كشورهاي اسلامي اختلافي وجود دارد كه خواهان وحدت اسلامي هستند و اگر وجود دارد كدام‌ها هستند؟ از چه وقتي كشورهاي اسلامي به فكر وحدت افتادند؟ در اين مقال سعي شده است كه در اين زمينه كنكاشي صورت گيرد. براي بحث در اين زمينه بايد تقابل دو گروه عمده يعني شرق و غرب رامورد مطالعه قرارداد كه در يك سو كشورهاي اسلامي قرار گرفته‌اند و دو قدرت عمده مذهبي آن يعني امپراتوري عثماني و كشورهاي ايجاد شده پس اضمحلال بعنوان نماينده تسنن و ايران صفوي و پس از آن قاجاريه و پهلوي بعنوان نماينده تشيّع مورد بررسي قرار مي‌گيرند و در سوي ديگر تحولات و تغييرت اروپاي بعد از قرن 15 و 16 مورد نظر واقع مي‌شود و اين سئوال اساسي مطرح مي‌گردد كه چه تحولي در غرب روي داد كه اينگونه مايه دردسر براي كشورهاي جهان سوم از جمله كشورهاي اسلامي گرديد؟

وحدت اسلامي يعني چه ؟

وحدت يعني رسيدن به نوعي يگانگي و همگوني منافع و اهداف، منافع و اهداف دو واژه كليدي و خمير مايه انسجام و يگانگي هر مجموعه‌اي است، پس وحدتي كه در آن اركان اسلامي وجود داشته باشد يعني منافع و اهداف اسلامي در آن در نظر گرفته شده باشد، وحدت اسلامي خوانده مي‌شود.

وحدت اسلامي يعني ايجاد نوعي يگانگي و همگوني بين منافع و اهداف كساني كه داراي خدايي واحد، پيامبري بنام محمد (ص) و كتابي بنام قرآن كريم هستند و هدف آنها سعادت بشري و رسيدن به قرب الهي است. اما آيا مسلمانان بر اثر برخورد با غرب متوجه شدند كه دچار اختلاف و چندگانگي هستند و اصلاً تا قبل از اين اختلاف و بر خوردي نداشتند؟ وحدت اسلامي در جهت همگوني در داخل خود مسلمانان است يا خواهان وحدت اسلامي بين كشورهاي اسلامي در مقابل تهاجم غرب؟

آنچه مسلم است بين مسلمانان چند دستگي‌هاي متعددي و جود دارد. اين چند دستگي بعد از رحلت حضرت رسول اكرم در سقيفه بني ساعده با انتخاب ابو بكر بعنوان خليفه مسلمين شروع شد و تاخلفاي اموي و عباسي و پس از آن تا ايجاد كشورهاي اسلامي اخير ادامه يافت، بايد عنوان شود كه اين عامل خود بخود زمينه‌هاي اختلاف را شعله‌ور نمي‌كند بلكه طريق استفاده از آن است كه به آن شكل و جهت مي‌دهد.

اينكه در زمان صدر اسلام هم نوعي وحدت بين مسلمين وجود داشت، جاي تأمل دارد. زيرا پيامبر فقط در عربستان توانست اقوام متعددي را به دين اسلام هدايت كند در حاليكه بعد از پيامبر و درزمان عمر، اسلام در كشورها و سرزمينهاي ديگر نيز رواج يافت. همچنين پيامبر اكرم در زمان خود، فقط درگير جنگهاي متعددي باكفار براي گسترش و شناساندن اسلام بوده است و بعد از پيامبر است كه سياست اداره امور مسلمين دچار اشكال شده و ايجاد چند دستگي نمود. پس اينكه گفته مي‌شود، در صدر اسلام، امت

واحده اسلامي داشته‌ايم خود صاحب شرايط خاصي بود كه با موقعيت بعد از پيامبر اسلام كاملا تفاوت داشت. از طرف ديگر خواه ناخواه بين جريانات مختلف، بحث‌هاي متعددي با توجه به شرايط و مقتضيات در مي‌گيرد كه اين امر منجر به چند دستگي مي‌گردد. اين امر بيانگر نوعي تفاوت و گوناگوني طبيعت خلقت است. در جهان هيچ دو چيزي را نمي‌توان يافت كه كاملا به هم شبيه باشند. اما اين امر، دليلي براي ايجاد اختلاف نمي تواند باشد. متأسفانه بايد عنوان گردد كه اين تفاوتها و اختلاف سليقه هايي سليقه‌هايي كه در ميان مسلمين وجود داشت منجر به اختلاف و درگيري و نسبت دادنهاي ناروا شد و حتي دو گروه عمده شيعه و سني همديگر را لقب كافر دادند. البته لازم به ذكر است كه در اين دو گروه عمده گروههاي متعددي هم بودند كه از حد و حدود حقيقي مسايل فراتر رفته و چارچوب را ناديده مي‌گرفتند مانند برخي از شيعيان علوي كه به آنها «غلاة» و زياده روي كنندگان مي‌گفتند([1]).

غرب عامل بيداري مسلمانان

در غرب سه تحول فرهنگي، سياسي و اقتصادي عظيم و عمده در جهت ايجاد تمدني جديد با توجه به زمينه‌هاي تاريخي خود غرب روي داد. غرب در قرون وسطي از تمامي پيشرفتهاي علمي، اقتصادي و اجتماعي و سياسي بر حذر مانده بود و اين امر ناشي از تسلط كامل كليساي رم بر تمامي اركان جامعه بود.

بعد از دوران دولت ـ شهرهاي يونان و شروع امپراتوري روم، آنچه كه نقطه عطفي در تاريخ غرب بود، پذيرش دين مسيح بعنوان دين رسمي امپراتوري روم بوده است و دعواي دين و دولت در غرب در حقيقت از اينجا شروع شد. با تقسيم امپراتوري روم به شرقي و غربي، قدرت گرفتن مسيحيت و برتري كليسا بر امپراتور، دوراني را ايجاد كرد كه خود كشورهاي غربي آن را تاريكترين دوران تاريخ خودشان مي‌دانند. در سده هاي 15 و 16 در جهت رفع اين معضل، دو باره بسوي دوران طلايي يونان و روم باستان تغيير جهت دادند. البته آنچه در اينجا مهم است اين است كه غربي‌ها از كجا مي‌توانسته‌اند به

نوشته‌هاي دانشمندان يونان باستان دسترسي داشته باشند؟ مسلماً اين جز از طريق مشرقيان از جمله بو علي سينا، شيخ اشراق، خواجه نصيرالدين طوسي، فارابي.... امكان پذير نبوده است. جنگ صليبي اين زمينه را براي غربي‌ها بوجود آورد تا در ارتباط به شرق به دانش متكامل تريوناني توسط شرقي‌ها دسترسي پيدا كنند و در اين زمان دهها كتاب عربي در غرب ترجمه شد.

سه تحول عظيم غرب را از نظر زماني و بطور تقريبي مي‌توان به اين شرح مطرح كرد:

1 ـ تحول فرهنگي 1750 ـ 1500 م.

2 ـ تحول سياسي و شكل گيري ساختار سياسي جديد 1850 ـ 1750 م.

3 ـ تحول اقتصادي و انقلاب صنعتي 1850 به بعد([2]).

آنچه براي يك تمدن جديد اساسي است شكل گيري يك تحول فرهنگي و يك پايه و اساس فكري جديد است كه بتوان بر آن ساختارهاي سياسي و اقتصادي را بنانهاد. دوران تحول فرهنگي سه دوره رنسانس، رفورم يا اصلاح و روشنگري را داشت كه به نوعي در جهت جدايي دين از سياست و مشخص شدن جايگاه دين در جامعه غرب حركت مي‌كرد. در چنين حركتي انسان بعنوان فعّال ما يشاء و مركز تمامي امور قرار مي‌گيرد و توجه به طبيعت و ماديات و تلاش براي تسخير طبيعت از اصول اساسي آن به شمار مي‌آيد. براساس اين الگوها و بستر فرهنگي، درگيري‌هاي عديده‌اي در جهت تثبيت ساختار سياسي در گرفت و امپراتوريها تبديل به سلطنت مطلقه و پس از آن. سلطنت مشروطه و نهايتاً در اواخر سده 18 مبدل به جمهوري گشتند. بعد از تثبيت ساختار سياسي، وجود امنيّت ـ كه يكي از فوري ترين اصل و عملكرد دولتها مي‌باشد ـ زمينه را براي رشد و توسعه اقتصادي و گام برداشتن بسوي رفاه بيشتر بوجود آورد و در همين زمان بود كه انقلاب صنعتي روي داد. انقلاب صنعتي و ماشيني شدن مراحل توليد ـ منجر به توليد انبوه در مقياس وسيع در اروپا شد كه نهايتاً در مدت زمان نسبتاً كمي بازارهاي اروپايي اشباع شدند. اين امر موجب

شد که اروپائيان به فراتر از مرزهاي خود بيانديشند و نيم نگاهي به کشورهاي جهان سوم امروزي داشته باشند تا اين چرخ پر سرعت اقتصادي به حرکت خود ادامه دهد. همچنين اين توليد انبوه، مواد خام واوليه بيشتري را مي طلبيد که در اروپا ممکن و موجود نبود. اين امر علت دو جانبه تهاجم کشورهاي غربي را مشخص مي‌سازد و به قول مرحوم عنايت، کشورهاي اروپايي براي «آز و نياز» رو بسوي کشورهاي شرق نهادند([3]).

آنچه غرب در جهت ارائه آن به خارج از اروپا بود با شيوه زندگي اجتماعي کشورهاي جهان سوم کاملاً در تضاد بود، پس کشورهاي غربي همانطور که مطرح گرديد جهت کسب دو امتياز ياد شده در جهت دستکاري در بافت اجتماعي و سياسي و اقتصادي اين کشورها، براي تبديل آنها به بازار مصرفي تلاش نمودند و براي اين امر از هيچ تلاشي فروگذار نکردند و شروع به تهاجم نظامي و فرهنگي در سطح گسترده نمودند که موجب گسيختگي اجتماعي کشورهاي جهان سوم گرديد، آن قسمت که غرب را در وضعيت بهتري نشان مي‌داد، تکنولوژي و پيشرفت عظيم و خيره کننده‌اي بود که بعنوان برگ برنده غرب به حساب مي‌آمد و اين شروع خودباختگي کشورهاي جهان سوم بود. در پي آن ساختارهاي اجتماعي کشورهاي جهان سوم تغيير يافت و آنان خود را در مقابل يك علامت سؤال بسيار بزرگ يافتند: چطور شد که فرهنگ، دين، اقتصاد و حکومت در مقابل چنين پديده‌اي اينگونه تسليم شد؟.

اينجا بود که تفکّر و جنبش صد سال اخير شکل گرفت و کشورهاي اسلامي رادچار بحران هويت و دولتهاي اين کشورها رادچار بحران مشروعيت نمود و چالش‌هاي عظيم فرهنگي، سياسي و اجتماعي را شکل بخشيد. «اقبال لاهوري» متفکر مسلمان پاکستاني در اين زمينه‌ مي‌گويد: اکنون که مسلمانان پس از پنج قرن اسارت و بي خبري بيدار شده اند و خواه ناخواه چشم به غرب دوخته‌اند تا از راه و رسم آن تقليد کنند خطر آن است که زرق و برق وظاهر خيره کننده تمدّن غرب مانع از آگاهي مسلمانان به ذات و کنه حقيقي اين تمدن شود و انگهي در طي همان قرنهايي که عقل ما مسلمانان خفته بود، اروپا با جدّيت دربارة مسايل خطيري که فيلسوفان و دانشمندان اسلامي به آنها سخت دلبسته بودند، مي‌انديشيد از زمان قرون وسطي که مکاتب حکمت الهي اسلامي به حد کمال رسيد، پيشرفتهاي بيکراني در زمينه انديشه و تجربه بشري دست داده است، گسترش تسلط آدمي بر طبيعت، ايمان تازه به او بخشيده است. ديدگاههاي آزاد پيشنهاد شده، مسايل کهن در پرتو تجارب نو بيان شده و مسايل نو پديد آمده است. چنين مي‌نمايد که

عقل آدمي بزرگتر شده است و از حد و مقوله هاي اساسي و ذهني يعني زمان و مكان و عليت فراتر رفته است... در چنين حالتي، شگفت آور نيست كه نسل جوان مسلمانان آسيا و آفريقا خواهان توجيه تازه‌اي از ايمان خود شوند. پس با بيداري عالم اسلامي بر ما فرض است كه با روحيه‌اي مستقل ببينيم كه اروپا چه انديشيده و نتايجي كه بدست آورده تا چه اندازه مي‌تواند ما را در تجديد نظر و در صورت لزوم احياي فكر ديني در اسلام ياري كند([4]).

اولين مظاهر برخورد ميان دو تمدن غرب و شرق در مورد تركان عثماني ـ كه از نظر جغرافيايي نيز در مجاورت هم قرار دارند است. ناكامي تركان براي فتح وين در سال 1683 م وافتادن آزوف به دست روسها در سال 1696 م وبسته شدن قرارداد كارلوتيز([5]).

در سال 1699 م كه امپراتوري عثماني نخستين بار بعنوان دولتي شكست خورده آن را امضا كرد وبدتر از همه واگذار كردن شبه جزيره مسلمان نشين كريمه به روسيه و قايعي است كه به تدريج عثمانيان را ناتوان و سرافكنده كرد و مايۀ آگاهي آنان از احوال اروپائيان شد.

نخستين چاپخانه در امپراتوري عثماني به سال 1729 م در قسطنطنيه بنياد يافت و چون پس از سيزده سال بسته شد، هفده كتاب از جمله سفرنامه‌اي در وصف فرانسه به قلم فرستادۀ تركان به آن كشور و نيز رساله‌اي در فنون نظام فرهنگ در آن چاپ شد. به موازات انحطاط اقتصادي و سياسي و نظامي، غرور فرهنگي و ديني نيز متزلزل شد و آثار دودلي تركان در ارزش سنت‌ها و نهادهاي ديرين حتي در ابنية مذهبي نمايان شد.

چنانچه مسجدنور عثمانيه كه ساختمان آن در سال 1755 م پايان گرفت به تقليد از سبك اروپايي باروك([6]) آرايش يافته بود. به همين سان حمله ناپلئون به مصر در سال 1213 / 1798م بي‌گمان نشانه

آغاز غرب گرايي مصريان بود. اگر دربارة تاثير ناپلئون و فرانسه بر اصلاحات اجتماعي محمد علي ترديدي وجود داشته باشد، در تاثير تمدن و فرهنگ فرانسه به زندگي و گرايش مصر به غرب مجال ترديد نيست. پيروي مصر از تمدن غرب تا اندازه‌اي از كوشش فرانسويها در گسترش فرهنگ خويش در مصر و تا اندازه‌اي از كوشش مصريان در فراگرفتن فرهنگ غربي برخاست از سوي ديگر، محمدعلي، خديو مصر، خود به سبب نيازي كه براي گرداندن دستگاه اداري و نظامي دولت مصر به كارشناسان و كار آزمودگان داشت، نزديك به سيصد تن از دانشجويان مصري را در مدت فرمانروايي خود به اروپا فرستاد([7]).

در ايران نيز اولين زمينه برخورد نظامي شديد با كشورهاي مدرن و پيشرفته آن زمان، در دورة فتحعلي شاه قاجار در طي دو جنگ ايران و روس بوقوع پيوست كه نهايتاً بخشهاي عظيم، حاضلخيز و سوق الجيشي ايران را از آن روسها نمود. اين برتري و فن آوري روس‌ها، زمينه ساز روي آوري ايران به فن آوري و فرهنگ غربي شد و عباس ميرزا براي نخستين بار اقدام به استخدام كارشناسان نظامي فرانسوي بجهت آموزش سربازان ايراني نمود.

واكنش كشورهاي اسلامي در قبال هجوم غرب

در يك تقسيم بندي كلي مي‌توان سه نوع واكنش و عكس العمل كشورهاي اسلامي را در برابر نفوذ قوي غرب در اواخر قرن سيزدهم (قرن 19 م) نام برد:

1 ـ پيروي از تمدن غرب.

2 ـ تجدد تفكر ديني.

3 ـ ميهن پرستي و ملي گرايي([8]).

1 ـ پيروي از تمدن غرب:

اين برخوردها و تهاجمات كشورهاي غربي به شرق باعث تحولات زيادي در كشورهاي اسلامي شد بعنوان نمونه كشور عثماني دست به تحولات و تغييرات به شكل و فرم غربي زد، در اين مدت تني چند از سلاطين عثماني براي رهايي مملكت خود از اين نابساماني ها كوشيدند و از اواخر قرن 18 به اصلاحات مهمي در زمينه‌هاي سياسي و اجتماعي دست زدند از جمله در سال 1839 با فرماني بنام «خط شريف گلخانه» به بيدادبر رعايا پايان دادند و رسم اجاره ماليات برچيده شد و جان و خواسته و آبرو و آزرم همه اتباع عثماني صرف نظر از كيش و نژادشان تضمين گشت و همه آنان در پيشگاه قانون برابر شمرده شدند. مكمل اين فرمان «خط همايون» بود كه در سال 1856 صادر شد ولي مهمتر از هر دوي آنها فرمان عبدالمجيد در سال 1876 در اعلان قانون اساسي عثماني بود، به حكم اين قانون دولت عثماني از همه اديان و مذاهب مجاز در سرزمين هاي خود حمايت مي كرد و مطبوعات در حدود قانون آزاد بودند و ونظام سياسي كشور بر پارلمانتاريسم (Parlemantarism) قرار گرفت و از هر حوزه 50 هزار نفري يك نماينده به عضويت مجلس ملي برگزيده شد([9]).

در مصر نيز با توجه به اقدامات اصلاح طلبانه محمدعلي، خديو مصر و نيز اقدامات پسر محمد علي پس از تصرف شام، اردن، فلسطين، لبنان و سوريه ـ تغيير و تحولات زيادي روي داد و تمامي سيستم سياسي، اداري و نظامي كشور مصر و شام دقيقاً در جهت الگو برداري از سيستم‌هاي غربي استقرار گشت و روشنفكران مصري زيادي كه در غرب و مخصوصاً در فرانسه تحصيل كرده بودند اين اقدامات محمد علي را ستودند. در اواخر قرن سيزدهم گروه بالنسبه قابل ملاحظه‌اي از روشنفكران مصري توانستند مخالفت با غرب را در ضمن نكته ـ هايي كه از گزارش انديشه‌هاي روسو، ولترو‌ميل فراگرفته بودند، بيان كنند و اين خود دوگانگي ديگري در نظام فكري ايشان ايجاد نمود و شايد از همين رو بود كه گفته هاي آنان گاه براي باسوادا‌ني كه به ارزش هاي ديرين جامعه اسلامي مصر وفادار مانده بودند نامفهوم مي‌نمود([10]).

اما اين پيروي و رانده شدن بسوي تمدن غرب در ايران، از زمان فتحعلي شاه شروع و در دوران عصر بي خبري ناصري بادادن امتيازات عديده و بعد با ترور ناصر الدين شاه اوج گرفت و در زمان مظفر الدين شاه نتيجه داد و انقلاب مشروطه، مجلس ملي و عدالتخانه شكل گرفت. اصلاحات رضاخاني در قبل از جنگ دوم و اقدامات و اعمال بلند پروازانه محمد رضاشاهي در 37 سال قبل از انقلاب اسلامي در ايران از دو جهت اهميت داشت ابتدا اينكه روندي كه در جهت از بين بردن فرهنگ و سنن و مذهب در ايران بود و همچنين تمامي ساختار جامعه خود را در قالب فرهنگ «غربي ديدن» بود را قطع نمود و ديگر اينكه انقلاب اسلامي فرجام نهضت اسلامي، تجربه گروهها و جنبش هاي اسلامي صد سال اخير بود و از شروع دوران ديگري در چالش نظام بين الملل كنوني خبر مي‌داد.

2 ـ تجدد تفكر ديني:

اين تفكر بيشتر در ميان اهل سنت از جمله اعراب رواج داشته است اين جنبش معتقد بوده كه مذهب و سنت‌هاي، ما در برخورد با غرب جوابگوي نيازهاي ما نيست و مذهب و فرهنگي ما، نياز به يك رفرم يا اصلاح دارد. اين نتيجه گيري كه جامعه نياز به اصلاح دارد، خود نوعي تحول و تغيير بزرگ در جوامع اسلامي بود كه بر سه محور كلي بنا شده بود:

1 ـ پيراستن ملتهاي مسلمان از خرافه و تاريك انديشي و بازگرداندن اسلام به شيوه پاك سلف يعني پيشوايان صدر اسلام.

2 ـ يگانگي ملتهاي مسلمان در برابر خطر تسلط سياسي و فرهنگ غرب.

3 ـ هماهنگ كردن رهنمودهاي ديني با موازين عقل و مقتضيات جهان نو و بطور كلي اتحاد و همفكري در جهت به هنگام كردن دين با توجه به شرايط جديد([11]).

3 ـ ميهن پرستي يا ملي گرايي:

اين خود جنبه اي از تفكر قرن نوزدهمي اروپاست كه كشورهاي اسلامي تا حدود زيادي به آن وابسته و جذب شدند. البته در اين ملي گرايي بايد نوعي استعمار كشورهاي اروپايي را جستجو نمود كه در جهت جدايي اعراب از تسلط تركان عثماني و واگرايي در امپراتوري عثماني نقش اساسي را ايفانمود و جنگ جهاني اول و وضعيت نابهنجار اجتماعي امپراتوري، شرايط مطلوبي را براي استقلال طلبان فراهم آورد.ملي گرايي بعنوان يك تفكر مطلوبي در اذهان تمامي افراد كشورهاي جهان سوم جاي باز نمود و مسبب تحولات و جنبش هاي اجتماعي بسياري شد. اين امر واخوردگي شديدي را در بين كشورهاي اسلامي ايجاد نمود و آنان را در برابر اين پرسش اساسي قرارداد كه: چرا دين مبين اسلام كه ديني الهي است قادر به ايجاد تحول اجتماعي نشد ولي كشورهايي كه از قوانين بشري پيروي مي‌كردند به چنان تحول و موفقيّتي دست پيدا كردند. كشورهاي اسلامي ناشي از اين وضعيّت تحت تاثير تمدن غرب قرار گرفتند و واكنشهاي متعددي رافراخور موقعيت با آن از خودنشان دادند و نوعي حالت پان اسلاميسم در مقابل تهاجم خارجي نضج گرفت. اين امر در بعد از جنگ جهاني دوم به دليل جنبش هاي استقلال طلبانه رو به پيشرفت نهاد و نوعي گرايش به درون و توجه به خود را به دنبال آورد.

وضعيّت كنوني كشورهاي اسلامي

آنچه مسلم است شرايط و مقتضيات جهان امروزي به دو دليل به اختلاف بين كشورهاي اسلامي دامن زده و مساله تفاوتها تبديل به اختلافات گرديده است. ابتدا اينكه نظام دولت ـ كشوري در اروپا جاي عصر امپراتوري را گرفت و هر ملتي در سرزمين جداگانه با دولت و حاكميتي جداگانه، حصاري به دور خود تنيد و ايدئولوژي رايج خود را ناسيوناليسم و ملي گرايي ناميد. اين نظام حكومتي وسياسي و اجتماعي بعد از انقلاب فرانسه باشدّت وحدّت به تمام كشورهاي ديگر جهان راه پيدا كرد و يك مساله جهاني گرديد. تمامي درگيريهاي كشورهاي جهان سوم هم در راستاي كسب يك چنين نظامي بودو همين امر تحولات متعددي را در تاريخ كشورها ايجاد نمود. اين مساله مشكلات مهمي را براي كشورهاي اسلامي بوجود آورد. اگر چه ناسيوناليسم و ملي گرايي ابتدا منجر به استقلال اين كشورها از استعمار شد ولي بعدها نظام حكومتي در داخل دچار مشكلاتي جهت ايجاد وحدت دروني بين گروهها و اقليت‌هاي قومي گرديد. اين نوع نظام در اروپا بدنبال سالها جنگ وخونريزي سياسي و مذهبي بدست آمده بود ولي اين كشورها بدون هيچگونه تاملي بسوي آن گام برداشتند.

از طرف ديگر. كشورهاي غربي با توجه به تحولات متعددي كه روي داد و قبلا مطرح شد به تكنولوژي و امكانات فوق العاده بالايي دست يافتند و از اين طريق وارد كشورهاي اسلامي شدند.

در ابتدا سعي كردند كه با شناخت كامل اين جوامع، به بررسي نقاط قوت و ضعف آنها بپردازند و از نقاط ضعف و اختلاف برانگيز آنها استفاده كنند تا بتوانند نفوذ خود را مسلط سازند.

برخورد بين كشورهاي اسلامي و غرب، نه تنها تفاوت هاي دروني اين كشورها را تبديل به اختلاف نمود بلكه اختلافات مضاعفي هم براي نفوذ و هم براي شكل گيري نظامي جديدبر آنها تحميل كرده‌است. اين كشورها با برخوردي كه با غرب داشتند در صدد بر آمدند كه آن رابيشتر بشناسند، اين آشنايي ناقص اختلاف چندي را بوجود آورد ابتدا اينكه متفكران اين كشورها مي‌پنداشتند كه كشورهاي غربي باكنار گذاشتن مذهب و جدايي بين دين و سياست بود كه توانستند نوعي حكومت پيشرفته تري از كشورهايي كه قوانين الهي در آنها جريان دارد، بوجود آورند، بنابراين با الگو برداري از آن كشورها سعي در تجدد كامل و غربي شدن كامل و طرد دين در جامعه و سياست نمودند.

عقب ما ندگي كشورهاي اسلامي، عامل داخلي يا عامل خارجي([12]).

اينكه عوامل داخلي در شرايط و وضعيت كنوني كشورهاي اسلامي تاثير داشته و يا عوامل خارجي، يكي از بحث‌هاي پيچيده و مشكل حال حاضر است كه به نحوه تفكر و فرهنگ حاكم بر جامعه بستگي دارد و تا حدي نيز داراي بار سياسي است در نتيجه راه حل رفع اين معضل نيز به نوعي به جواب اين سؤال ارتباط مي‌يابد. ربط دادن معضلات، پراكندگي و عقب ماندگي تكنولوژيكي كشورهاي اسلامي عليرغم داشتن ديني

كامل، دسترسي به علوم يوناني و كليه مناطق اسلامي در هنگام گسترش اسلام وبطور كلي داشتن يك فرهنگي جامع براي پيشرفت ـ تنها به يكي از عوامل داخلي يا خارجي، ساده‌لو حي‌اي پيش نيست. در اين راه، هم عوامل داخلي و هم فاكتورهاي خارجي دخيل بوده‌اند، ولي آنچه باز مطرح مي‌شود اين است كه تاثير كداميك بيشتر بوده و كدام جنبه موثرتر بوده‌است؟

اگر چه عوامل استثمار خارجي، توجه به قدرت فني عظيم آنها، عامل مهمي براي از خواب پريدگي كشورهاي اسلامي بود و صدمات و لطمات زيادي بر پيكره امت اسلامي وارد كرده است اما عوامل داخلي نقش مهم تر و موثرتري داشته است.

به نظر نگارنده مشكلات وعدم توانايي‌هاي داخلي و ضعف خود را نبايد به ديگران نسبت دهيم، خواه ناخواه هر جامعه‌اي با يكسري عوامل پيشرفت دهنده و نيز بحران ساز مواجه مي‌شود كه به انسجام داخلي كشورها مربوط مي‌گردد.

اين معادله ساده و در عين حال فوق العاده عميق، قوي و اساسي است كه هر كشوري كه از نظر داخلي قوي و از مشروعيت مناسبي برخوردار باشد، به همان نسبت به تحولات و فشارهاي خارجي مقاوم تر مي‌گردد.

در كشورهاي اسلامي متاسفانه بذر نفاق كاشته شده بود و استعمار تنها آن را آبياري كرد و ما بعنوان شريك او آن را رشد داده و ميوه هايش را چيديم.

حال ضروري است به نكات داخلي چندي توجه نمود:

1 ـ اينكه در اسلام فرق متعددي وجود دارند يك امر طبيعي است زايش و تكامل طبيعت در فعل و انفعالات و وجود تفاوتهاي مختلف است. لكن نكته اختلاف برانگيز اين است كه تمامي اين فرق، حقيقت را از آن خود مي‌دانند و معتقدند كه تنها مذهب و گرايش مذهبي آنها بيان حقيقت است و هر آنچه غير گويد باطل و مذموم است([13]).

اين امر در طول تاريخ اسلام باعث شد تا راه هر نوع مفاهمه و گفتگو بين گروههاي مختلف بسته شود. فرق متعدد اسلامي در حال حاضر هيچ اطلاعات درست و دقيقي از وضعيت و اعتقادات هم ندازند و حتي براي محكوم كردن همديگر برخي از نكات را گرفته و جداگانه مورد بحث قرارداده و بر عليه هم بكار مي‌برند و از اين طريق سعي در اثبات حقانيّت خود دارند([14]).

2 ـ بين گروههاي شيعه و سني در مورد امامان بحث و اختلاف نظر وجود دارد. سني‌ها در مورد نحوة حكومت كردن و خود حاكم بحث چنداني ندارند.

اما شيعيان حاكم و ولي را شخص خاصي مي‌دانند و حتي نائبان امام زمان را نيز داراي ويژگيهايي خاص، مي‌دانند، در حاليكه سني‌ها در اين زمينه زياد سخت گيري نشان نمي‌دهند، اين امر يكي از عوامل درگيري شيعيان با حكومتهاي وقت بود([15]).

سني‌ها نسبت به شيعيان بيشتر در مورد نحوه حكومت كردن و ضرورت و جايگاه حكومت بحث كرده‌اند و شيعيان خواستار حكومت امامان عصر بودند، در غير اينصورت خواهان نائبان عامه امام مي باشند و اگر اين نائبان خاصه و عامه نباشند بقيه حكومتها غاصب هستند و اين امر يكي از نقاط اختلاف برانگيز بين

كشورهاي سني مذهب و شيعه مذهب است([16]).

3 ـ يكي از مشكلات عمده در بين كشورهاي اسلامي اين است كه بعد از خلفاي راشدين، در زمان حكومتهاي بني عباس و بني اميه حكومتهاي مختلف كه روي كار مي‌آمدند از مشروعيت و قدرت جاذبه اي همچون خلفاي راشدين برخوردار نبودند و اين امر باعث شد كه عده‌اي از فقها كارهاي مختلفي را بدست گيرند و رتق و فتق امور مسلمين كه قبلاً در شخص حاكم وولي جمع بود تقسيم شد و شخص حاكم امور دنيوي را اداره مي‌كرد و فقهايي خارج از حكومت به امور مذهبي مسلمين اقدام مي‌كردند([17]).

4 ـ حكومتهاي اسلامي از مذاهب مختلف با توجه به شرايط مختلف و با توجه به رقابتي كه بين همسايگانشان وجود داشت در جهت حفظ قدرت خود استفاده مي‌كردند و مذاهب مختلف حالت نوعي ايدئولوژی يافته و كانون مستقل فكري در جامعه از بين رفته بود. در هر جامعه‌اي كه كانون فكري مستقلي وجود نداشته باشد خواه ناخواه محكوم به زوال است.

5 ـ با توجه به فرق مختلفي كه در اسلام وجود دارند در حال حاضر وحدت مطرح، وحدت سياسي مي‌باشد و كشورها براي حفظ قوام و شان ملتهاي اسلامي سعي در ايجاد تفاهم بين خود مي‌نمايند. همين كه اين ايده و مسئله و بحران فعلي براي اين كشورها قابل تامل شده است، اهميّت اساسي دارد.

«وحدت نگريستن به آينده است نه سعي در كنكاش منتقدانه و بي مسئوليت از گذشته».

6 ـ وحدت الهي كه كشورهاي اسلامي سعي در كسب آن دارند، خود وسيله است ببراي ايجاد امت اسلامي و

امّت اسلامي بهترين وسيله براي سعادت انسان و رسيدن به قرب الهي است([18]).

در حالي كه در نظام دولت ـ كشور و در مسايل فراملي كشورها، وحدت و ايجاد همگوني خود «هدف» مي‌باشد و جهت رسيدن به آن بايد اين هدف را دروني كرد.

7 ـ كشورهاي اسلامي براي رسيدن به وحدت پايدار و منسجم بايد دو اقدام اساسي انجام دهند از يك طرف با ايجاد ارتباط و آگاهي و درك و شناخت صحيح از اسلام و فرق مختلف آن و از طرف ديگر بررسي و شناخت كشورهاي غربي تا از اين درك و شناخت دو جانبه‌اي بدست آيد.

در نظام بين المللي كنوني شاهد تغييرات شگرف، سريع و پيچيده‌اي هستيم. از يك طرف در جهان كنوني، اولويت هاي جهاني تغيير يافته است و نياز متقابل كشورها نسبت به يكديگر رو به فزوني است و اين امر باعث ايجاد تشكيلات و تنظيمات فراملي شده كه با گرايشات وحدت در بين كشورهاي اسلامي مطابقت و همخواني دارد و از سويي ديگر جهان فعلي از حالت، جهان دو قطبي خارج شده است. در چنين شرايطي كشورهاي غربي خود را با دو بحران يكي داخلي و ديگري خارجي مواجه مي‌بينند و اين بيانگر اين اصل است كه تمدن غربي از نارسايي بلوك شرق آگاه شده اما از نارسايي و ناكار آمدي نظام هاي ليبرال دموكراتيك آگاه نيست و تمدن اسلامي از اين ديدگاه تمدن غرب را به چالش فرا مي خواند. تمامي بيان هانتينگتون به عنوان «رويارويي تمدن‌ها»([19]). هم بيان اين امر است كه «مرزهاي اسلامي، مرزهاي خونين است» و تمدن اسلامي را در تقابل با غرب مي‌پندارد.

نتيجه گيري: راهكارهايي جهت آماده سازي وحدت اسلامي

كشورهاي اسلامي در برخورد با غرب به عقب‌ماندگي خود واقف گشتند كه اين امر شوك شديدي بر آنها وارد

نمود. اين كشورها در ابتدا سعي كردند كه فرهنگ و تمدن مهاجم را دريابند و بشناسند و از آن براي ترقي و پيشرفت خود استفاده نمايند ولي موفق به نهادينه كردن آن نشدند پس سعي كردند كه خويشتن خويش را قدري بهتر بشناسند و تمدن غربي را طرد نمايند كه اين نيز مشكلات فزاينده‌اي را براي كشورهاي اسلامي در پي داشت. پيوند بهينه و شناخت و صورت برداري صحيح از هر دو تمدن، چراغ راه آينده ما خواهد برد.

به نظر نگارنده پيش زمينه ايجاد وحدت اسلامي را بايد افزايش توانمندي و حل اختلافات داخلي كشورهاي اسلامي قرارداد كه داشتن فضاي باز و بي غرضانه براي تبادل افكار و انديشه‌ها از ضروري ترين عوامل مي‌باشد رسيدن به يك وحدت پايدار و اصيل و نجات اسلام از فلاكت فعلي و درك اصيل فرهنگ و مبادي اسلامي در گرو اين امر است و متاسفانه هنوز بعد از گذشت 1400 سال از عمر اسلام، درك صحيح از قواعد اسلامي بدون تعصب، تحريف و جدالهاي سياسي و بي مورد انجام نگرفته است.

گويا هميشه حقيقت بايد پوشيده بماند

همچنين كشورهاي اسلامي در مرحله اول بايد از طريق ارتباطات مختلف فرهنگي و اقتصادي و نه سياسي، ابتدا به گسترش مبادلات فراملیتي بيانديشند. ايجاد ارتباط و داشتن آگاهي نزديك بين كشورهاي اسلامي در بالابردن آگاهي كشورهاي اسلامي از يكديگر كاملاً موثر است بسياري از اختلافات كشورهاي اسلامي ممكن است بدليل وضعيت جغرافيايي و تاثير شرايط اقليمي بر تفكر باشد كه اين امر با داشتن ارتباط بين كشورهاي اسلامي و درك آن شرايط به راحتي قابل رفع است. البته داشتن ارتباط سياسي و منسجم در يك كليت اسلامي بايد هدف بلند مدت‌تري داشته باشد و در ابتداي امر زمينه‌هاي فرهنگي و اقتصادي از اولويت بيشتري برخوردار است. توانمندي داخلي اين كشورها، براي رفع نياز يكديگر در گسترش اين همكاري هاي فراملي نقش مثمرتري خواهد داشت و اين عدم توانمندي باعث شد كه كشورهاي اسلامي از توانمندي موازي برخوردار بوده و براي رفع احتياجات خود و تكميل اقتصادي به غرب روي آورند.

آنچه مسلّم است ايجاد وحدت سياسي، اقتصادي و فرهنگي بصورت هم زمان غير قابل دسترسي است. ايجاد ذهنيّت وحدت اسلامي بين كشورهاي اسلامي خود نقطه اميدي است كه مسلما به رشد و گسترش ارتباط بين كشورها كمك خواهد كرد. پس رسيدن به وحدت واقعي و پايدار دروني نياز به گذر از فراز و نشيبهاي طولاني دارد و اقدامات فراروي، اقداماتي بس سخت ودشوار اما لذت بخش مي‌باشد.

منابع:

1 ـ عنايت، حميد، جهان از خود بيگانه، انتشارات فره‌مند 1349.

2 ـ مجموعه مقالات كتاب وحدت، اداره پژوهش و نگارش وزارت ارشاد اسلامي، تهران، شركت سهامي چاپخانه 1362.

3 ـ زيبا كلام، صادق، ما چگونه ما شديم، ريشه‌يابي علل عقب ماندگي در ايران، تهران، انتشارات رونه، 1373.

4 ـ عنايت، حميد، شش گفتار دربارة دين و جامعه، تهران، نشر موج 1352.

5 ـ حكيمي، محمدرضا، بي آزار شيرازي، عبدالكريم، مشعل اتحاد، تهران، موسسه انجام كتاب 1360.

6 ـ عنايت، حميد، سيري در انديشه سياسي عرب، تهران، اميركبير 1358.

7 ـ سادات، محمدعلي، مباني و حدت اسلامي،چاپ سوم تهران هدي 1360.

8 ـ سريع القلم، محمود، توسعه نظام بين الملل و جهان سوم، تهران،شر سفير 1375.

9 ـ عنايت، حميد، تفكر نوين سياسي اسلام، ترجمه ابو طالب صارمي، تهران، امير كبير، 1362.

10 ـ غرايـاق زندي، داود، آينده نظام بين المللي، همشهري 9 و 10 و 11 / 2 / 74.

11- Wnight Milly. the New L eft. From politics and peaple. U.S.A yal University Press. 1980.

([1]).كتاب وحدت، (مجموعه مقالات) اداره پژوهش و نگارش وزارت ارشاد اسلامي ـ تهران، شركت سهامي چاپخانه 1362.

([2]). دكتر محمود سريع القلم، توسعه نظام بين الملل و جهان سوم، تهران ـ نشر سفير ـ 1375.

([3]). حميد عنايت، جهان از خود بيگانه. تهران، انتشارات فرهمند، 1349.

([4]). حميد عنايت. شش گفتار دربارة دين و جامعه، تهران، نشر موج 1352.

([5]) .Carlowitz.

([6]).Baroque.

([7]). حميد عنايت، سيري در انديشه سياسي عرب، تهران، امير كبير 1358.

([8]). حميد عنايت. سيري در انديشه سياسي عرب. پيشين.

([9]). حميد عنايت. سيري در انديشه سياسي عرب. پيشين.

([10]). حميد عنايت. سيري در انديشه سياسي عرب. پيشين.

([11]). حميد عنايت، شش گفتار در باره دين و جامعه پيشين.

([12]). براي آگاهي بيشتر رجوع شود به: صادق زيبا كلام. ما چگونه، ما شديم، ريشه يابي علل عقب ماندگي در ايران، تهران، انتشارات روزنه 1373.

([13]). مجموعه سخنرانيهاي سومين كنفرانس وحدت اسلامي، تهران 1368.

([14]). محمد رضا حكيمي. عبدالكريم بيآزار شيرازي، مشعل اتحاد، تهران موسسه انجام كتاب 1360.

([15]). حميد عنايت، تفكر نوين سياسي اسلامي، ترجمه ابو طالبي صارمي، تهران، اميركبير 1362.

([16]). محمد علي سادات. مباني وحدت اسلامي چاپ سوم، تهران، هدي 1360.

([17]). صادق زيبا كلام، پيشين.

([18]). عبدالكريم بي آزار شيرازي، اسلام آئين هميشگي، تهران، بعثت 1354.

([19]). داود غرلياق زندي، آينده نظام بين المللي، همشهري 9 و10و 11/2/74.